

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یک تن از: هواداران جهانی برای فتح

دولت صهیونیستی اسرائیل و بنیادگر ایان اسلامی فلسطین

در دهه ۶۰ میلادی جنبش آزادیبخش فلسطین هدف مبارزه را نابودی دولت صهیونیستی اسرائیل و جایگزینی آن با یک دولت دمکراتیک سکولار اعلام کرد که تحت آن، به همه ساکنان فلسطین علیرغم هر دینی که داشته باشند برخوردی برابر می شود. این برنامه و فرمولبندی در تضاد آشکار با سمت گیری تئوکراتیک (مذهبی) اسرائیل قرار داشت؛ زیرا اسرائیل یک "دولت یهودی" است که شهروندان فلسطینی را از امور مهم محروم می کند و علنا به آنان تبعیض روا می دارد. هدف ایجاد یک دولت دمکراتیک غیرمذهبی (سکولار) در سراسر فلسطین از حمایت ... بخش بزرگی از جهانیان برخوردار شد و به صورت مظهر دید عمیق و اهداف دوراندیشانه نیروهای جنبش آزادیبخش فلسطین درآمد. آنها حاضر نشدند به سطح دشمن امپریالیستی - صهیونیستی خود سقوط کنند و از همان منطق و انگیزه های تنگ نظرانه حریف پیروی کنند.

بخشی از نتایج ورود به پروسه امپریالیستی صلح اسلو این بود که یاسر عرفات، رهبری مقاومت فلسطین را به منحل کردن این دستاورد تاریخی کشاند. در واقع در همان سال ۱۹۷۴، عرفات اعلام کرده بود که یک "دولت کوچک" را در فقط بخش کوچکی از سرزمین تاریخی فلسطین قبول می کند. شکستهایی که در جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به ارتشهای عرب وارد آمد ظاهرا عرفات و نیروهای الفتح را به این نتیجه رساند که دورنمای شکست دولت آمریکایی - صهیونیستی وجود ندارد یا کم رنگ است، و بهترین کاری که می شود کرد قبول موجودیت اسرائیل و ایجاد یک دولت کوچک است. سایر نیروهای فلسطینی اکثرا این نتیجه گیری را رد کردند و "جبهه امتناع" را تشکیل دادند. غیر از خواست دیرینه عرفات به کنار آمدن با امپریالیستها، سقوط سوسیال امپریالیستهای شوروی و کارزار تبلیغاتی امپریالیستهای غربی که درباره مرگ کمونیسم و انقلاب بطور کلی راه انداختند به تضعیف نیروهای غیرمذهبی رادیکال جنبش آزادیبخش فلسطین انجامید. اینکه اغلب نیروهای چپ فلسطین به جای سیاست انقلابی "اتکاء به خود"، سوسیال امپریالیستهای شوروی را دوست فلسطینیان قلمداد می کردند و به خود اجازه داده بودند به خرده ریزهای "برادر بزرگ" یعنی شوروی و متحدانش در منطقه نظیر حافظ اسد، و کمکهای مالی رژیمهای آشکارا مرتجع عرب متکی شوند، به کارزار امپریالیستها کمک کرد.

این تحولات، به موازات ظهور آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده جهان، سرکوب عراق طی جنگ خلیج، و یک سلسله "توافقات صلح" با میانجی گری امپریالیستها (مثلا در آفریقای جنوبی) از یکطرف، و توانایی پایدار اسرائیل در تضمین صلح با رژیمهای عمده عرب در منطقه از طرف دیگر، به همراه نیاز همیشگی دولت صهیونیستی به ثبات، مجموعه عواملی بود که صحنه را برای پروسه صلح اسلو فراهم کرد.

همین قوای محرکه و مشخصا تضعیف نیروهای چپ فلسطینی، خاک مساعد را برای موفقیت نیروهای اسلامی مهیا کرد. بعلاوه رشد این نیروها از عکس العمل عمومی نسبت به مداخله امپریالیسم در منطقه که باعث تشدید ستم بر شمار گسترده ای از توده های عرب شده بود، نیز تاثیر می گرفت. تقویت نیروهای اسلامی عکس العملی علیه جنایات دولت اسرائیل هم بود.

اما سر بلند کردن نیروهای اسلامی یک تحول خودبخودی صرف نبود. بلکه آگاهانه و فریبکارانه مورد حمایت امپریالیستها و صهیونیستها قرار گرفت. در دهه ۸۰ میلادی، ارتش اسرائیل وحشیانه به لبنان تجاوز کرد و نیروهای

که حول "ساف" متشکل بودند و مرکزیت آن را مجبور به خروج از بیروت (لبنان) و استقرار در تونس کرد و سپس اقدام به ترور و قتل رهبران ساف نمود. به این ترتیب اسرائیل صحنه را برای حماس خالی کرد و با این اقدام به نیروهای بنیادگرای اسلامی اجازه داد که خلاء سیاسی بوجود آمده را پر کنند. ارتش اسرائیل آگاهانه از این تحول خرسند بود و نیروهای اسلامی را در مقایسه با نیروهای غیرمذهبی رادیکالی که سالها به شدت علیه شان جنگیده بود، "تنه‌کار کوچکتر" به حساب می‌آورد. سازمان سیا در امتداد سیاست های عمومی آمریکا مبنی بر کمک به رشد و تسلیح گروه های بنیادگرای اسلامی در افغانستان برای جنگ با شوروی، به این تلاش ها کمک کرد. برای جزئیات این ماجرا به کتاب "بازی شیطان" نوشته ی رابرت دریفوس رجوع کنید. (ص ۲۰۷-۲۱۳ از نسخه ی انگلیسی این کتاب - ۲۰۰۵) حماس از درون اخوان المسلمین سر برآورد که بنا به گفته آلن گرش "طی دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی برای مبارزه با ساف از سرویس های مخفی اسرائیل کمک می گرفت." انتونی کوردسمان که یکی از متخصصین نظامی ارتجاعی غرب است، می گوید: «اسرائیل مستقیما به حماس کمک کرد زیرا می خواست در مقابل سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) یک جریان دیگر را بوجود آورد.» یکی از مقامات سابق سازمان سیا می گوید: اسرائیل، «با استفاده از یک بدیل مذهبی می خواست رقیبی برای ساف ساخته، در آن انشعاب ببندازد و موجب رقیق شدن خصلت سکولار ساف شود.» ("Hamass history tied to Israel", UPI, 18 June 2002)

در روزنامه لوموند (۳ آوریل ۲۰۰۲) مقاله ای تحت عنوان "ارتش اسرائیل به آتوریتة فلسطینی محکمتر ضربه می زند تا به حماس" به دقت نشان می دهد که چگونه نیروهای مسلح اسرائیل منظمًا بمب گذاریهای انتحاری حماس را با ضربه زدن به زیرساخت و قوای عرفات پاسخ می دهند. به عقیده نویسنده این مقاله یک همدستی واقعی بین حماس و ارتش اسرائیل وجود دارد. به گفته وی، ارتش اسرائیل اگرچه غالبا ضربات مرگباری به جنبش مسلح اسلامی زده است اما هرگز شاخه سیاسی یا نهادهای آن را آماج قرار نداده است. مقاله نتیجه می گیرد که کنار گذاشتن عرفات به تقویت حماس می انجامد و مقامات حکومت اسرائیل با لحنی موافق از این تغییر صحبت می کنند. در همان زمان، امپریالیستهای آمریکایی کمک عظیمی در اختیار نیروهای اسلامی افغانستان گذاشتند. اینکار یک تاثیر همه جا گیر داشت و نیروهای اسلامی را در کل منطقه تقویت کرد.

سیاست عرفات و آتوریتة فلسطینی در قبال نیروهای اسلامی این بود که تا حد ممکن از آنان استفاده کنند و در عین حال، تحت نظر قرارشان دهند. آنها وقتی که منافعشان ایجاب می کرد بر برخی حملات علیه اسرائیل چشم می بستند، و وقتی که به سود اهدافشان بود فعالین اسلامی را زندانی می کردند. نیروهای الفتح و نیروهای اسلامی بر سر اینکه موقعیت بهتری برای مذاکره و رسیدن به یک توافق با دشمن امپریالیستی - صهیونیستی داشته باشند با هم رقابت می کنند. تلاشهای آنها برای سرنگونی دولت اسرائیل و کسب رهائی کامل نیست. این سیاستی است که سالها توسط حزب الله در لبنان دنبال شده است. بعد از اینکه سرانجام با پشتیبانی سوریه، آنها اسرائیل را مجبور به خروج از خاک لبنان کردند، بقایای ادعاهای رادیکال خود را تماما کنار گذاشتند و به بخشی از ساختار ارتجاعی حاکم در لبنان تبدیل شدند. آمریکا و اسرائیل در حداکثر توان خود ساف را تضعیف و تحقیر کردند. حتا زمانی که رهبری ساف سیاست همزیستی با اسرائیل را پیشه کرد، سیاست تضعیف و تحقیر ادامه یافت. حتا امروز که ساف کاملا فاسد و تبدیل به ابزار دست آمریکا و اسرائیل شده است، مرتبا از سوی آمریکا و اسرائیل تحقیر می شود. این عامل دیگری در رشد نفوذ حماس است.

بدین ترتیب نیروهای اسلامی از رفع توهم توده ها نسبت به نیروهای غیرمذهبی طرفدار غرب سود جستند و بخشی از مردم را که خواهان نبرد با اسرائیل بودند به سوی خود جلب کردند.

اما در نهایت، و هر چقدر هم که حماس و جهاد اسلامی رزمنده جلوه کنند، برنامه آنها به شکست دولت آمریکایی اسرائیل و رهایی مردم فلسطین منجر نمی شود. حماس اعلام می کند که خواهان برپایی یک دولت اسلامی در فلسطین و نابودی اسرائیل است. حماس، اسرائیل را به عنوان "نفوذ یهودیها" در سرزمین عربی محکوم می کند. هسته مرکزی برنامه حماس، منجمله استراتژی نبرد و مناسباتش با الفتح و آتوریتة فلسطینی نشان می دهد که اهدافش نهایتا از کنار آمدن با امپریالیسم تحت یک پوشش مذهبی فراتر نمی رود. تعجب ندارد: هیچ نیروی سیاسی اسلامی، خواه جمهوری اسلامی خمینی خواه طالبان در افغانستان، هیچگاه موفق به گسست همه جانبه از امپریالیسم نشده است. دقیقتر بگوییم، حتی تلاشی در این راه نکرده اند.

برنامه حماس منافع نیروهای فئودالی را به پیش می برد و بازتاب می دهد. این برنامه بر تداوم ستم بر زنان استوار است. در این برنامه، رفرم ارضی یا انقلاب ارضی هیچ جایی ندارد. بعلاوه حماس و سایر بنیادگرایان اسلامی ماهیت نبرد را به جنگ بین ادیان تنزل می دهند و بدین ترتیب منافع رهائی ملی و رهائی اجتماعی توده های فلسطینی را در

ابهام و تیرگی غرق می‌کنند. بگذریم از اینکه معلوم نیست چگونه تبدیل مبارزه به جنگ میان مسلمانان و یهودیان می‌تواند صدها هزار فلسطینی مسیحی را بسیج کند.

بنابراین حتی اگر حماس بنوعی خلاف ماهیت فنودالیش رفتار می‌کرد و واقعا برای شکست دادن رژیم آمریکایی اسرائیل می‌جنگید باز هم هرگز نمی‌توانست کل نیروهای مردم فلسطین را بسیج کند. حال آنکه برای پیشبرد يك نبرد عظیم برای پیروزی بر نیروهای نظامی برتر دشمن کل این نیروها واجبند. تاکتیکهای حماس، منجمله آماج قرار دادن غیر نظامیان یهودی، بازتاب هدف واقعی این جریان است که صرفا می‌خواهد ادامه اشغال کرانه غربی و غزه را برای اسرائیل پر هزینه کند.

حماس روابط پیچیده ای با اسرائیل داشته است. زیرا هویتش بر اساس ملی‌گرائی فلسطینی نبوده است (هر چند احساسات ملی‌گرائی را جذب کرده و مورد استفاده قرار می‌دهد). هویت حماس، هویتی مذهبی است. عالیترین هدفش نه رهائی مردم فلسطین بلکه استقرار یک دولت اسلامی است. اسماعیل حنیه، نخست‌وزیر آتوریته فلسطین در غزه، اخیرا حرف همیشگی اش را باری دیگر تکرار کرد: اگر اسرائیل حملات خود را متوقف کند و گذرگاه‌های مرزی را باز کند، «بدون استثناء، بر سر همه چیز می‌توانیم صحبت کنیم.» خالد مشعل، رهبر بالای حماس در تبعید، گفت که در مقابل راه حل ایجاد دو دولت در چارچوب مرزهای ۱۹۴۷ اسرائیل، حماس وارد آتش بس " ابدی" با اسرائیل خواهد شد. (هآرتز ۲ ژانویه ۲۰۰۹) حماس می‌گوید قصدش از موشک پرانی به خاک اسرائیل شکست دادن اسرائیل نیست بلکه تلاشی است برای مجبور کردن اسرائیل به قبول سازش. روزنامه ی تل آویوی هآرتز هشدار می‌دهد که: «اگر فرمول "مقاومت و پراگماتیسم" حماس شکست بخورد، نیروهای بسیار تاریک‌تر که در سایه ی نابودی غزه رشد کرده اند جای آن را خواهند گرفت.» (هآرتز ۲ ژانویه)

به علاوه، رهبری، برنامه و ایدئولوژی حماس یک عامل منفی برای رهائی مردم فلسطین است؛ سدی است در مقابل شکل‌گیری یک برنامه و استراتژی سیاسی مناسب با هدف رهائی کامل مردم فلسطین از چنگال نظام جهانی و روابط اقتصادی آن که به دست و پایشان تنیده شده است و لازمه اش سرنگونی دولت اسرائیل است. همانطور که اکنون در پرتو بمب‌ها و توپ باران‌ها و آتش تانک‌های اسرائیل می‌توان به روشنی دید، رهبری حماس و ایدئولوژی آن مانع از آن است که مبارزه ی فلسطینی‌ها عوامل مثبتی را که به نفع مبارزه شان است به میدان آورند.

دوران جنبش‌های ملی‌گرای انقلابی دهه‌های قبل به پایان رسیده است. آنان محدودیت‌های خود را به نمایش گذاشته و نشان دادند که با آن افق‌ها نمی‌توان راه زیادی را پیمود. اکنون آن‌ها تبدیل به پدیده‌هایی غیر انقلابی شده‌اند. سازمان آزادیبخش فلسطین و "اتوریته فلسطین" یک نمونه از این واقعیت است. عروج بنیادگرائی مذهبی، بخشا، عکس‌العکس العمل استیصالی بود در مقابل خیانت آن جنبش‌های ملی‌گرا. اما این نیز یک بن‌بست بیش نیست.

مثال حمله به عراق را در نظر بگیریم. دیدیم که چگونه سلطه ی انواع بنیادگرائی مذهبی و دیگر گرایش‌های ارتجاعی در میان نیروهای ضد اشغال در آن کشور در را بروی گرایش‌های غلط و مضر باز کرد؛ که گویا تنها انتخاب، انتخابی است میان اشغال امپریالیستی و حاکمیت اسلامی. همین مسئله، مقاومت مردم عراق را خفه کرد و مانع از رشد جنبش جهانی ضد جنگ که در آستانه ی تجاوز به عراق به چنان اوجی رسیده بود، شد.

تصویر سازی از تجاوز جنایت‌کارانه ی اسرائیل به غزه به مثابه جدال میان مذاهب گوناگون، به ضرر فلسطینی‌هاست و مانع از آن می‌شود که فلسطین بتواند حداکثر حمایت مردم جهان، منجمله برخی یهودیان اسرائیل را جلب کند. يك نقطه مشترك صهیونیستها و شیوخ فنودال این نظریه ارتجاعی است که یهودیان نمی‌توانند با سایر مردم در صلح زندگی کنند و بنابراین باید جدا باشند. این طرز تفکر بیش از اندازه قوی شده زیرا با آن مخالفت و مبارزه نشده و به ظاهر تنها "الترناتیو واقع‌بینانه" به نظر می‌آید. در حالیکه، تمام وقایع اخیر بار دیگر نشان می‌دهد که الترناتیو مذهبی، یک بن‌بست مهلک است که مردم را در سطح عصبانی شدن بدون آنکه راه مکفی برای بیان آن بیابند، نگاه می‌دارد.

در پایان توجه خوانندگان این سطور را به نکته قابل تأملی که در مقاله " نیویورک تایمز- ۷ ژانویه ۲۰۰۹ با عنوان، " همه ی حقایقی که در مورد غزه نمی‌دانید" آمده است جلب می‌کنیم که:

جنگی که ما امروز در غزه نظاره گر آن هستیم، در واقع هیچ ارتباطی با راکتها [ی حماس] ندارد. همان‌طور که هیچ ارتباطی به سیاست مهار حماس توسط اسرائیل ندارد. بر خلاف آن چه رسانه‌های اسرائیلی شاید به شما باوراندند. شاید سخنان افشاگرانه ی موشا یالون در سال ۲۰۰۲، که در آن زمان سرپرست نیروهای دفاعی اسرائیل بود، جالبتر باشد. وی گفت: فلسطینیها باید مجبور به درک این حقیقت با گوشت و پوستشان شوند که آنها بی‌تردید مردمانی شکست خورده هستند.

(نوشته حاضر، چکیده "فلسطین در خط اول جبهه" مقاله ای از مجله جهانی برای فتح، شماره ۲۸، ۲۰۰۲ و اعلامیه سرویس خبری جهانی برای فتح- ۵ ژانویه ۲۰۰۹ درباره "حمله اسرائیل به غزه" میباشد.)